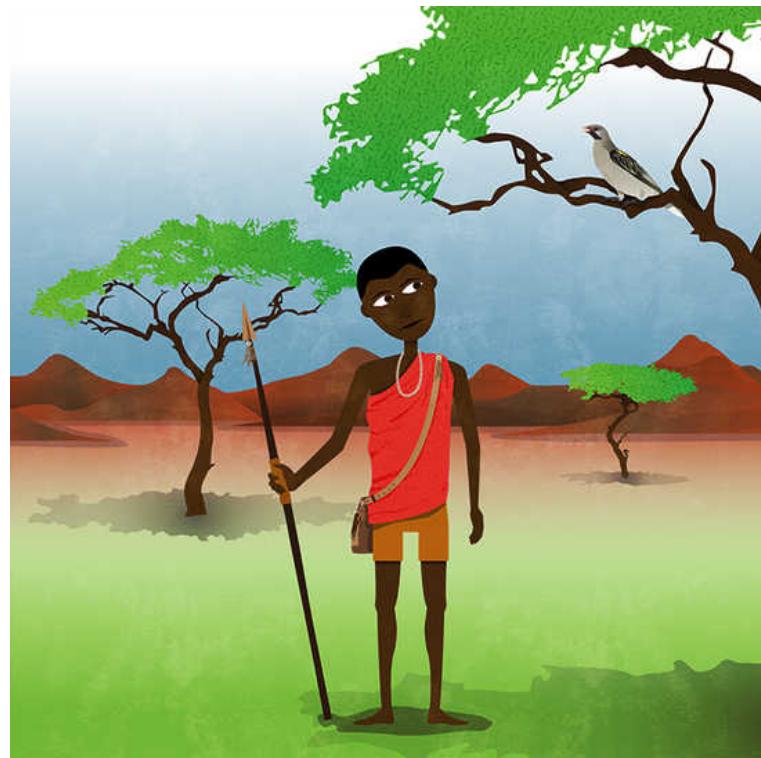


# انتقام پرنده‌ی عسل نما



- ✎ Zulu folktale
- ✎ Wiehan de Jager
- ✎ Marzieh Mohammadian Haghghi
- ✎ persiska
- ✎ nivå 4





این داستان نگده پرنده‌ی عسل نما و مرد حریصی به نام گینگیله می‌باشد. یک روز زمانی که گینگیله برای شکار بیرون رفته بود صدای نگده را شنید. خیال خوردن عسل، دهان گینگیله را به آب انداخت. او ایستاد و با دقت گوش کرد و آنقدر جستجو کرد تا اینکه بالآخره پرنده را در بالای درخت دید. "جیک جیک - جیک جیک - جیک جیک"، صدای حرکت پرنده روی برگ‌ها شنیده می‌شد، وقتی که از این درخت به آن درخت می‌پرید. او "جیک جیک - جیک جیک - جیک جیک" می‌کرد، و هر از گاهی متوقف می‌شد تا اینکه مطمئن شود که گینگیله دارد او را دنبال می‌کند.



بعد از نیم ساعت، آنها به یک درخت انجیر وحشی بزرگ رسیدند. نگده دیوانه وار در بین شاخه ها می پرید. سپس او بر روی یک شاخه نشست و سرش را به سمت گینگیله کشید انگار که می خواست بگوید "حالا بیا اینجا! چرا داری انقدر طولش می دی؟" گینگیله زنبوری در پایین درخت ندید، اما به نگده اعتماد کرده بود.



بنابراین گینگیله نیزه‌ی شکارش را در پایین درخت گذاشت و مقداری شاخه‌ی کوچک جمع کرد و آتش کوچکی درست کرد. وقتی که آتش خوب می‌سوزد، او یک چوب خشک بلند را در قلب آتش قرار داد. این چوب به اینکه دود زیادی تولید می‌کند مشهور بود. او طرف سرد چوب را با دندانش گرفت و در حالیکه چوب می‌سوزد و دود می‌کرد شروع به بالا رفتن از تنه‌ی درخت کرد.

خیلی زود او صدای بلند ویز ویز زنبورها را شنید. آنها داشتند به حفره ای که در داخل تنہ ی درخت بود و کندوی آنها در آن بود رفت و آمد می کردند. زمانی که گینگیله به کندو رسید او ته چوبی که در حال سوختن بود را به داخل کندو فرو کرد. زنبورها در حالیکه عصبانی و بدجنس بودند با سرعت به بیرون هجوم آوردند. آنها از بوی دود فرار می کردند - ولی قبل از آن به گینگیله نیشهای دردناکی می زدند.



وقتی که زنبورها بیرون بودند، گینگیله دستش را به داخل لانه فشار داد. او یک مشت پراز شانه‌ی عسل سنگین که از آن عسل غلیظ می‌چکید و پراز زنبورهای کوچک بود بیرون آورد. او با دقیق شانه‌ی عسل را در داخل کیسه‌ای که بر روی شانه اش حمل می‌کرد قرار داد. و شروع کرد به پایین آمدن از درخت.





نگده همه‌ی کارهایی که گینگیله داشت انجام می‌داد را مشتاقانه تماشا می‌کرد. او منتظر گینگیله بود که یک قسمت بزرگ از شانه‌ی عسل را باقی گذارد و به عنوان تشکر به پرنده‌ی عسل نما بدهد. نگده تند تند از این شاخه به آن شاخه پرید، و به زمین نزدیک و نزدیکتر شد. سرانجام گینگیله به پایین درخت رسید. نگده روی یک تخته سنگ نزدیک گینگیله نشست و منتظر پاداشش بود.



ولی گینگیله آتش را خاموش کرد، نیزه اش را برداشت و به سمت خانه راه افتاد و به نگده توجه نکرد. نگده با عصبانیت گفت، "ویک-تورر! ویک-تورر!" گینگیله ایستاد، و به پرنده‌ی کوچک نگاه کرد و بلند بلند خنید. "تو مقداری عسل می‌خواهی دوست من؟ آره! ولی من همه‌ی کارها را خودم کردم، و کلی نیش خوردم وزنبورها مرا گزیدند. چرا باید این عسل دوست داشتنی را با تو قسمت کنم؟" سپس او به راهش ادامه داد. نگده خیلی عصبانی بود! این راه مناسبی برای رفتار با او نبود! اما او توان کار خود را می‌دهد!

چند هفته بعد یک روز گینگیله دوباره صدای نگده را شنید. او عسل خوشمزه را به یاد آورد، ویک بار دیگر مشتاقانه آن پرنده را دنبال کرد. بعد از اینکه گینگیله را در طول جنگل هدایت کرد، نگده ایستاد تا روی یک درخت تیغ دار چتر مانند استراحت کند. گینگیله فکر کرد، "آهان". "کندو باید در این درخت باشد." او سریعاً آتش کوچکش را درست کرد و شروع به بالا رفتن کرد، شاخه‌ی دوددار را با دندانش گرفت. نگده نشست و تماشا کرد.





گینگیله بالا رفت، در تعجب بود که چرا صدای معمول ویز ویز زنبورها را نمی‌شنید. او با خودش فکر می‌کرد، "شاید کندو در عمق تنہ‌ی درخت است." او خود را به شاخه‌ی دیگری کشاند. ولی به جای کندو، او به صورت یک پلنگ خیره شد! پلنگ خیلی عصبانی بود که این قدر بد از خواب پریده بود. او چشم‌هایش را تنگ کرد، دهانش را باز کرد تا دندان‌های خیلی بزرگ و خیلی تیزش را نشان دهد.



قبل از اینکه پلنگ به گینگیله ضربه بزند، او با عجله فرار کرد به پایین درخت. به خاطر اینکه عجله داشت او شاخه را گم کرد، و با یک ضربه‌ی سنگین روی زمین فرود آمد و زانویش پیچ خورد. او با سرعتی که در حد توانش بود لنگان لنگان دور شد. از خوش شانسی او، پلنگ هنوز خیلی خواب آلود بود که بخواهد او را تعقیب کند. نگده، آن پرنده‌ی عسل نما انتقامش را گرفت. و گینگیله درس عبرت گرفت.

وبنابراین، از وقتی که بچه های گینگیله داستان نگده را شنیدند برای پرنده‌ی کوچک احترام قائل شدند. هر وقت که عسل برداشت می‌کنند، سعی می‌کنند که بزرگ‌ترین قسمت از شانه‌ی عسل را برای پرنده‌ی عسل نما نگه دارند.





# Sagor för barn på svenska

[berattelser.se](https://berattelser.se)

انتقام پرندہ ی عسل نما

Skriven av: Zulu folktale

Illustrerad av: Wiehan de Jager

Översatt av: Marzieh Mohammadian Haghghi

Denna saga kommer från African Storybook ([africanstorybook.org](http://africanstorybook.org)) och vidarebefordras av Sagor för barn på svenska (<https://berattelser.se/>), som erbjuder sagor på många språk som talas i Sverige.

Detta verk är licensierat under en Creative Commons  
[Erkännande 3.0 Internasjonal Lisens](#).